

محقق التاریخ

تاریخ کرمان و پادشاهی ساسانیان



نویسنده: ملا اسکندر فرزند ملا گشتاسب
تصحیح و پژوهش: شهاب‌الدین سمنان و گودرز رشتیانی



فرهنگ

بہارِ حرمِ افروز

پیشکش به روان پاک استاد باستانی پاریزی

که معتقد بود: «جامعه زردشتیان کرمان جامعه‌ایست که خانواده آن ریشه در سنت‌های چند هزار ساله دارد، و اینان آداب و رسوم و فرهنگ خود را طی قرن‌های متمادی و هزاره‌ها، در کنار آداب و رسوم دیگران، به نحو مطلوب حفظ کرده‌اند و اصالت خود را هرگز از دست نداده‌اند» (در شهر نی سواران، ۱۳۸۷، ص ۲۰۸).

محقق التاريخ

تاريخ کرمان و پادشاهی ساسانیان

نویسنده:

ملا اسکندر فرزند ملا گشتاسب کرمانی

تصحیح و پژوهش:

شهاب الدین سمنان

گودرز رشتیانی

فروهر

تهران - ۱۳۹۸

سرشناسه	: ملا اسکندر
عنوان و نام پدیدآور	: محقق التاريخ : تاريخ کرمان و پادشاهی ساسانیان / نویسنده اسکندر فرزند گشتاسب کرمانی
مشخصات نشر	: تصحیح و پژوهش شهاب‌الدین سمنان، گودرز رشتیانی. تهران : سازمان انتشارات فروهر، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	: ۱۱۲ ص: ۵/۲۱×۵/۱۴
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۷۸۴۴-۲۷-۴
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه
یادداشت	: نمایه
عنوان دیگر	: تاریخ کرمان و پادشاهی ساسانیان.
موضوع	: کرمان -- تاریخ -- قرن ۳ - ۷ ق.
موضوع	: Kerman (Iran) -- History -- 9 - 13th century
موضوع	: ایران -- تاریخ -- ساسانیان، ۲۲۶ - ۶۵۱ م.
موضوع	: Iran -- History -- Sassanids, 226-651
شناسه افزوده	: سمنان، شهاب‌الدین، ۱۳۷۲ -، مصحح
شناسه افزوده	: Semnan, Shahab Al-din
شناسه افزوده	: رشتیانی، گودرز، ۱۳۵۶ -، مصحح
رده بندی کنگره	: DSR۲۱۱۵
رده بندی دیویی	: ۹۵۵/۷۲۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۷۰۷۲۷۶

محقق التاريخ تاريخ کرمان و پادشاهی ساسانیان

نویسنده: ملا اسکندر فرزند گشتاسب
تصحیح و پژوهش: شهاب‌الدین سمنان و گودرز رشتیانی (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)

طراح جلد: سیامک جمشیدی‌زاده

چاپ و صحافی: پردیس دانش

چاپ: اول، ۱۳۹۸

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

همه حقوق برای مؤلف محفوظ است.

تکثیر، انتشار و ذخیره‌سازی تمام یا بخشی از این اثر به هر شکل (چاپی، الکترونیکی و...) و با هر هدف بدون مجوز از ناشر، غیرقانونی و قابل پیگرد است. این کتاب با کاغذ حمایتی منتشر شده است.



مؤسسه فرهنگی انتشاراتی فروهر

نشانی: خیابان حافظ، نرسیده به چهارراه کالج، کوچه بامشاد، پلاک ۳، سازمان جوانان زرتشتی (فروهر)، تلفکس: ۸۸۸۰۹۶۶۵

مرکز بخش و فروش: خیابان انقلاب، خیابان فلسطین جنوبی، پلاک ۲۶۱، تلفکس: ۶۶۴۶۲۷۰۴

فهرست مطالب

۷	مقدمه
۳۵	[دیباجه]
۳۶	ابتدای کتاب محقق التاریخ
۴۳	پادشاهی اردشیر بابکان
۴۶	سلطنت شاپور بن اردشیر
۵۰	پادشاهی نرسی بن بهرام
۵۱	پادشاهی هرمز بن نرسی
۵۴	پادشاهی شاپور بن شاپور
۵۵	پادشاهی اردشیر بن شاپور
۵۵	پادشاهی یزدگرد بن شاپور
۶۲	پادشاهی بهرام گور
۶۳	پادشاهی یزدگرد بن بهرام که او را یزدگرد سلیم گفتند
۶۵	پادشاهی بلاش
۶۵	پادشاهی قباد
۶۸	پادشاهی انوشیروان عادل
۷۱	پادشاهی هرمز بن نوشیروان
۷۲	پادشاهی خسرو بن هرمز
۷۳	پادشاهی شیرویه بن خسرو
۷۵	پادشاهی اردشیر بن شیرویه
۷۵	پادشاهی گُرازه که او را فرابین گفتند
۷۵	پادشاهی خرّاد
۷۶	پادشاهی پوران دخت

۶ محقق التاريخ

۷۶	پادشاهی آزر می دخت.....
۷۶	پادشاهی فرخ زاد.....
۷۷	پادشاهی یزدگرد بن شهریار.....
۹۲	تاریخ نامه.....
۹۵	کتابنامه.....
۹۹	نمایه.....

مقدمه

سرزمین پهناور کرمان که امروز بزرگترین استان ایران محسوب می‌شود، قدمتی به بلندای تاریخ ایران‌زمین دارد. به گواهی الواح به جامانده از روزگار هخامنشیان، داریوش برای ساخت کاخ شوش، چوبِ جگ (شیشم) را از گنداره^۱ و کارمانیا^۲ به شوش آورده است. در الواح باروی تخت جمشید، از کارمانیا در کنار یک اسم خاص به نام کارکیش^۳ که احتمالاً بالاترین مقام سیاسی کارمانیا بوده و عموماً در ارتباط با مسافرتین آنجا به شوش نام برده شده است. نام فارسی‌باستان قوم کارمانیا در هکورمانویای^۴ عیلامی که دوبار در الواح منتشر شده آمده و نیز در زبان یونانی باستان منعکس گشته است. هرچند ریشه شناسی این کلمه جدال برانگیز بوده، اما تقریباً ارتباط آن با دو واژه «کرم» و «میان» همیشه مورد توجه بوده است.

از دوران باستان، اطلاعات مشخصی که بتوان با آن به حدّ و حدود کارمانیا و تغییرات سرحدی آن در طول زمان پی‌برد، در دست نیست. از آنجا که در کتیبه‌های سلطنتی هخامنشیان هیچ‌گاه به عنوان یک ایالت جداگانه ازو یاد نشده، می‌توان احتمال داد دست‌کم تا زمان داریوش اول، بخشی از پارس محسوب می‌شده است؛ کمالینکه وزنّه هرمی شکلی داریوشی که از کرمان امروزی به دست آمده و در ارمیتاژ نگهداری می‌شود، مؤید این استدلال است.

^۱Gandhara

^۲Carmania

^۳Karkiš

^۴H.kur-ma-nu-ya

با این حال، از بعضی جهات کارمانیا می‌بایست از پارس جدا شده باشد؛ زیرا در زمان اسکندر ساتراپی مستقلی بود بر کرانه دریای پارس و غرب هرموز که از مشرق به گدروزیا^۱ محدود می‌شد. بعضی نویسندگان دنیای باستان، بیابان‌های بالادست را که تا سرزمین پارت گسترده شده، «کارمانیای کویری» نامیده‌اند تا از مقر اصلی کارمانیا که سرزمینی آباد و حاصلخیز بوده، جدا سازند.

بیشترین اطلاع از کارمانیا مربوط به اردوکشی اسکندر است، اما منابع اطلاعات چندانی از ساکنان آنجا ارائه نمی‌دهند. کارمانی‌ها به مانند پارس‌ها و مادها مردمانی جنگجو بودند با این تفاوت که اسب در سرزمین آنها کمیاب بود و حتی در جنگ نیز از خران استفاده می‌کردند. توصیف مختصری از جغرافیای کارمانیا توسط استرابو و اطلاعات توپوگرافی بیشتری به قلم بطلمیوس برای ما به جا مانده است: کارمانا^۲ به عنوان مقر این سرزمین و هارموزا^۳ (نزدیک میناب امروزی) به عنوان بندر اصلی آن مشخص شده‌اند. با این حال، کرمان قرون میانه و امروز در موقعیت و هاردشیر^۴ قرار دارد که اردشیر بابکان ساخته است.

بنا به روایتی از طبری، اگر بتوان به آن اطمینان کرد، سابقه حضور اعراب در کرمان به روزگار شاپور ذوالاکتاف باز می‌گردد. در زمان خلافت عمر، ابوموسی اشعری حاکم بصره ربیع بن زیاد را برای فتح کرمان فرستاد. او سیرجان را گشود و پیمانی با مردم بم منعقد ساخت، هرچند در همین زمان، حاکم بحرین عثمان بن ابی‌العاص ثقفی حمله دیگری به کرمان انجام داد و مرزبان آنجا را در جزیره ابرکاوان (قشم امروزی) کشت. بلافاصله پس از آن، در سال ۲۹ هـ. / ۶۴۹/۶۵۰ م. یزدگرد سوم آخرین شاهنشاه ساسانی به کرمان آمد و توسط لشکری از اعراب تعقیب گشت اما برف مناطق کوهستانی کرمان، مهاجمان را از پای درآورد و به شاهنشاه اجازه گریختن به خراسان داد، هرچند در نهایت بخت با او یار نبود.

^۱Gedrosia

^۲Kármana

^۳Hármouza

^۴Veh-Ardašīr

مشخصات این اولین ماجراجویان عرب که سر از کرمان در آورده بودند، در دست نیست؛ یعقوبی اما از به قدرت رسیدن یکی از آنان در روزگار عثمان صحبت می‌کند که سالانه دو میلیون درهم خراج و دوهزار برده، پیشکش خلیفه می‌کرده است. محیط سخت کرمان به وضوح فتح آن را یکی از سخت‌ترین فتوح و فرآیند گروش کرمانیان را به اسلام، طولانی‌تر کرد. جامعه زردشتی در بردسیر (کرمان) متمرکز شد و اگرچه هرروز رو به کوچک شدن بود، اما تا قرن نوزدهم دوام یافت. بسیاری از مؤمنان زردشتی که بر دین آبا اجدادی خویش ایمان راسخ داشتند، در قرون اولیه اسلامی به مناطقی مثل کوهستان بارز (پاریز) گریختند.

در اواسط قرن سوم هجری، کرمان و فارس تحت لوای یعقوب لیث صفار درآمد و راه را برای دسترسی او به اهواز و عراق فراهم کرد. مورخ محلی کرمان، افضل‌الدین از سرکوب شورش مردم جیرفت که توسط کوفج (حاکمان جبال بارز) حمایت می‌شدند، به دست یعقوب لیث خبر می‌دهد. این رویداد می‌تواند در نتیجه لشکرکشی یعقوب به جبال بارز برای اسلامی کردن آن منطقه باشد.

آبادانی کرمان در روزگار آل‌بویه و سپس سلجوقیان، به خاطر موقعیت مناسب آن و قرار داشتن بر کناره دریای پارس و دسترسی به سواحل اقیانوس هند و از دیگر سو به داخل فلات ایران، حفظ شد. پیروزی سلجوقیان و ترکمانان وابسته به آنها بر غزنویان در نبرد دندانقان ۴۳۱ ه.ق، آل سلجوق را بر خراسان مسلط کرد و سیستان و کویر بزرگ کرمان نیز پذیرای جمعیت جدیدی از ترکمانان شد. در سال ۴۳۴ ه.ق بردسیر پایتخت کرمان از سوی ابراهیم اینال و قرا ارسلان قاورد بن چغری بگ داوود مورد حمله قرار گرفت، اما مذهب‌الدوله وزیر ابوکالیجار در مقابل آنان به دفاع برخاست. هرچند کمی پیش از مرگ امیر بویه‌ی در ۴۴۰ ه.ق، کرمان به طور کامل توسط قاورد گشوده شد. به این ترتیب، حکومت تقریباً صد و چهل ساله سلجوقیان در کرمان، که در حکم یک پادشاهی مستقل در دل امپراتوری سلاجقه بزرگ بود، آغاز گشت.

کتاب «تاریخ سلجوقیان کرمان» که در سالهای آغازین قرن یازدهم به قلم محمدبن ابراهیم خبیسی نوشته شده، بازتاب دهنده تاریخ کرمان در این دوران است. این کتاب گرچه چند قرن از موضوع تاریخی خود فاصله دارد، اما از آن جهت که بر متون کهنه‌تری مثل عقد‌العلی للموقف/العلی که برای ملک دینار حاکم غز نوشته شده استوار است، اهمیت به سزایی دارد.

سلجوقیان کرمان در نهایت به سبب اختلافات درون‌خاندانی ضعیف گشتند و روزگارشان به سر آمد. از آن پس، مؤید الملک در ۶۱۰ ه.ق در جیرفت، بم و بردسیر به نام علاءالدین محمد خوارزمشاه، حکومت را به دست گرفت. سرانجام در سال ۶۱۹ ه.ق امیر براق حاجب، که ابتدا در دستگاه قراختائیان بود و با گروه به اسلام به عنوان اتابک غیاث‌الدین پیرشاه برگزیده شد، در کرمان به تخت نشست. او موقعیت خود را با تأیید سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه منکوبرنی تثبیت کرد و حاکمیت قتلغ‌خانیان را ایجاد کرد که تا آغاز قرن ۸ هجری و تحت انقیاد مغولان دوام یافت.

در سال ۹۰۸ ق کرمان از اق‌قویونلوها به صفویان دست به دست شد. در اوایل سلطنت شاه اسماعیل، توسط قبیله استاجلو اداره می‌شد که اولین حاکم آن محمدخان استاجلو بود. در زمان شاه طهماسب، استاجلو کرمان را از کف داد و آن را برای قبیله افشار واگذاشت اما افشارها نیز نتوانستند آن را برای همیشه نگه دارند و مناقشات قبیله‌ای آنها، شاه عباس را واداشت تا کرمان را به گنجعلی‌خان که اصالتاً کُرد بود، بسپارد.

گنجعلی‌خان از ۱۰۰۵ تا ۱۰۳۴ ق بر کرمان حکومت کرد و مراتب وفاداری به شاه عباس را به نیکی به عمل آورد. فرمانروایی او در سالهای اوج قدرتش تا مرز قندهار گسترده شده بود و بلوچستان و قائن و سیستان را شامل می‌شد. اقدامات عمرانی او شامل مساجد و کاروانسراها و باغ‌ها و حمام‌ها، نام او را در تاریخ کرمان به نیکی زنده نگه داشته است. در زمان گنجعلی‌خان جامعه زردشتیان به شاه عباس شکایت بردند و حاکم را متهم به تخریب خانه‌های غیرمسلمانان به بهانه فعالیت‌های عمرانی کردند. این مسئله شاه عباس را به

تحقیق واداشت و نهایتاً خود به کنگان سفر کرد و متوجه شد که گنجعلی خان مقصر نیست. وی پس از بازگشت به اصفهان، دستوری به حمایت از زردشتیان صادر کرد که نزد آنها به «خیرات شاه عباس» معروف شد. با این حال، آنها عموماً تحت فشار مالیاتی سنگینی بودند که در قالب جزیه بر آنها تحمیل می‌شد. تاورنیه^۱ جهانگرد فرانسوی که سه ماه در کرمان به سر برده، جمعیت آنها را ۱۰۰۰۰ تن تخمین می‌زند. در عهد شاه سلیمان، علمای مسلمان فرمان اخراج زردشتیان را صادر کردند و آنها ناچار به خروج از شهر و سکنی گزیدن در بیرون شهر شدند، جایی که بعداً به نام آنها دروازهٔ گبری نام گرفت و در آن آتشکده‌ای جدید بنا کردند. همین برخوردها و فشارهای ظالمانه باعث می‌شد جمعیت زردشتی، افغانان مهاجم را به عنوان فرصتی برای دفع زحمت خویش بنگرند. برخی منابع مانند گزارش هلندیان و دستنوشته‌های کروسینسکی^۲ از همکاری این دو گروه صحبت می‌کنند. با این حال، اقامت کوتاه افغانان چیزی جز آهنگ هراس و ویرانی در گوش کرمان و کرمانیان نخواند.

در فاصلهٔ سقوط صفویان و برآمدن قاجاران، کرمان علی‌رغم تحولات سیاسی بزرگی که ایران را تکان داد، در حاشیهٔ ثبات و در سایهٔ امنیت حاکمان محلی خود بود. منابع اصلی کرمان در قرن نوزدهم که از سوی حکومت مرکزی افشار و زند نوشته‌اند، به کرمان به چشم یک ایالت حاشیه‌ای نگریسته اند؛ در مقابل، گزارش‌های اروپاییان (به ویژه مقامات کمپانی هند شرقی) و نویسندگان محلی قرن ۱۹ (مانند وزیر کرمانی)، کرمان را به عنوان یک فضای پرتنش، و اغلب تحت کنترل نخبگان محلی که با افشار و زند هماهنگ بودند، ترسیم می‌کنند. سرانجام، تمایل خانواده‌های برجستهٔ محلی برای مداخله در رقابت مدعیان تاج و تخت، کرمان را به سوی بزرگ‌ترین فاجعهٔ مدرن خود یعنی تخریب بخش‌های وسیعی از شهر و قتل‌عام و کور کردن حدود ۳۰۰۰۰ نفر در سال ۱۲۰۹ ق / ۱۷۹۴ م پیش برد.

۱ Jean-Baptiste Tavernier

۲ Judasz Tadeusz Krusinski

کرمان، با وجود اینکه موقعیت جغرافیاییش در پیرامون پادشاهی قاجار قرار داشت، مرکز وقایع مهم متعددی در این دوره مهم انتقالی در تاریخ ایران بود. از نظر سیاسی، کرمان هیچ‌گاه به خوبی در حکومت قاجار ادغام نشد. اداره این ولایت، مالیات‌گیری، زمینداری، تجارت و نهادهای مذهبی، همه در سیطرهٔ نخبگان محلی بود که ارتباط با گماشتگان قاجاری را نیز در انحصار خود داشتند. در این دوره نخبگان کرمانی ارتباطات جامعهٔ خود با تجارت خارجی را، خصوصاً از راه سرمایه‌گذاری در کشاورزی تجاری و تولید فرش تشدید کردند. این تغییرات اقتصادی در کنار گسترش زمینداری و کنترل اداری بر مناطق روستایی توسط نخبگان شهری، به تحکیم یک اقتصاد ترکیبی منطقه‌ای پیرامون شهر کرمان کمک کرد.

کرمان، تا دهه‌های ۱۸۹۰ و ۱۹۰۰، سرچشمه‌ای از تلاطمات ملی‌گرایانه و مشروطه‌طلبانه شده بود و روشنفکران و فعالان کرمانی در گردهم‌آوری یک ائتلاف انقلابی علیه استبداد قاجار، در آستانهٔ انقلاب مشروطه نقشی کلیدی ایفا کردند.

اوضاع زردشتیان

با ورود اسلام به ایران و شکل‌گیری خلافت‌های اموی و عباسی، اوضاع زردشتیان که محکوم به تغییر دین و یا پرداخت جزیه بودند، بسیار وخیم می‌نمود. تعدادی از آن‌ها در سدهٔ دوم هجری پس از سلطهٔ اعراب مسلمان بر ایران، رهسپار هندوستان شدند و جامعهٔ پارسیان هند را تشکیل دادند. قصهٔ سنجان منظومه ایست به پارسی که داستان مهاجرت دشوار و غم‌انگیز آنان را بازگو می‌کند. هرچند به گواهی منابع تاریخی بسیاری از موبدان و هیربدان در هیاهوی فتوحات عربی - اسلامی جان خویش را از دست دادند، اما به گواه همان منابع آتش‌آشکده‌های مزدیسنان ایران در بسیاری از نقاط تا سده‌ها پس از ورود اسلام به ایران افراخته بود.

زردشتیان دوران سختی را در زمان حکومت صفویان گذراندند و بارها با آزار

و تغییر اجباری دین روبه رو شدند. صفویان می‌خواستند که آنان را مجبور به پذیرش اسلام و مذهب شیعه کنند. در اوایل قرن ۱۶ میلادی، شاه عباس زردشتیانی را در حاشیه پایتخت جدیدش اصفهان ساکن کرد. مناطقی را که زردشتیان در آن‌ها سکونت داشتند، گبر محل، گبرآباد یا گبرستان می‌نامیدند. اروپاییانی که از آن مناطق بازدید کرده‌اند، در مورد گبرها زندگی فقیرانه و ساده ساکنان آن جا را تأیید کرده‌اند. جانشینان شاه عباس، به اندازه او در رابطه با زردشتیان ملایمت به خرج نمی‌دادند و همان‌طور که گفته شد، زردشتیان نیز تلافی کردند. لارنس لاکهارت^۱ درین باره می‌نویسد:

محمد باقر مجلسی و محمد حسین و اطرافیان آنها نسبت به زردشتی‌ها در ایران با خشونت رفتار می‌کردند. در زمان پادشاهان سابق صفوی، این مردم بدبخت زجر و آزارها دیده بودند، و لیکن تعقیب و مجازات آنها در زمان شاه سلطان حسین تشدید شد. این پادشاه بعد از جلوس به تخت سلطنت فرمانی به منظور مسلمان کردن اجباری زردشتیان صادر نمود. در سال ۱۶۹۹ سراسقف آنقره شاهد اجرای این فرمان مخصوصا در حسن آباد، یعنی قسمت زردشتی نشین اصفهان، بود و عده زیادی از زردشتی‌ها ناچار اسلام آوردند. آتشکده آنها ویران و به جای آن مدرسه و مسجدی بر پا شد. ولی زردشتیان قبل از این عمل موفق شدند که از بی‌احترامی مسلمانان به آتش مقدس جلوگیری کنند و آن را به کرمان ببرند، زیرا در آنجا درباره مذهب آنها کم‌تر سخت‌گیری می‌شد. در کرمان نیز با این عده چنان به بدی رفتار کردند که وقتی سنی‌های طایفه غلجایی به رهبری محمود در سال ۱۷۱۹ کرمان را گرفتند، زردشتیان نه تنها مهاجمان را دشمن خود ندانستند، بلکه آنها را ناجی و آزادکننده خود محسوب داشتند.^۲

^۱ Lawrence Lockhart

^۲ لاکهارت، لارنس، *انقراض سلسله صفویه*، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، تهران: علمی فرهنگی، ۱۳۸۳، ص ۶۳.

زردشتیان در دوره قاجار، روزگار سختی را می‌گذراندند. سیاحانی که در آن زمان از ایران بازدید کرده‌اند، گزارش‌هایی از وضع رقت بار آنان ارائه داده‌اند. براساس نوشته‌های آنها زردشتیان در خطر همیشگی آزار توسط مسلمانان زندگی می‌کردند، دیوار خانه‌های آنان باید از دیوار خانه‌های مسلمانان کوتاه‌تر می‌بود و آنان باید خانه‌هایشان را با علامت‌های خاصی نشان‌دار می‌کردند. زردشتیان نمی‌توانستند خانه جدید بسازند یا خانه خود را تعمیر کنند. روش‌های مختلفی برای تشویق و اجبار آنها به تغییر دین، به کار برده می‌شد. مثلاً اگر یکی از اعضای خانواده به اسلام می‌گروید، کلیه میراث به وی تعلق داشت.

آنان از بسیاری از خدمات عمومی جامعه محروم بودند. هنگامی که آنان در بازار خرید می‌کردند، حق دست زدن به میوه‌ها و خوردنی‌ها را نداشتند. آنان مورد ضرب و شتم قرار می‌گرفتند و مکان‌های مذهبی‌شان مکرراً مورد اهانت قرار می‌گرفت. تهدید و آزار به امری روزمره برای آنان تبدیل شده بود. قتل آنان مجازاتی در پی نداشت. دختران آنان ربوده می‌شدند و مجبور به پذیرش اسلام و ازدواج با مسلمانان می‌شدند. در روزهای بارانی آنان مجاز به داشتن چتر یا حضور در انتظار عمومی نبودند. زیرا طبق نظر مسلمانان آبی که به بدن و لباس آنان برخورد می‌کرد، می‌توانست باعث نجاست مسلمانان شود. در یزد زردشتیان به هنگام رفتن به خانه مسلمانان مجبور به قرار دادن شالی در زیر پایشان بودند تا از نجس شدن فرش‌ها جلوگیری شود. آنان همچنین از اسب سواری نیز محروم بودند و تنها می‌توانستند قاطر یا الاغ برانند. نیز هنگام مواجهه با یک مسلمان آنان باید پیاده می‌شدند.

زردشتیان مجبور به پرداخت مبالغ هنگفتی به عنوان جزیه بودند که روز به روز آنها را فقیرتر می‌کرد و حتی مراحل اخذ آن نیز همراه با توهین و تمسخر و بی‌حرمتی بود. این شرایط دردناک باعث شد پارسیان هند که تا آن موقع ثروتمند شده بودند و توانسته بودند بنگاه‌های اقتصادی بزرگی ایجاد کنند، به یاری هم‌کیشان خود بشتابند و صندوق‌های رفاهی برای کمک به زردشتیان ایران آماده کرده و فرستادگان‌شان به ایران اعزام شدند. نخستین فرستاده

پارسیان «مانکجی لیمجی هوشنگ هاتریا» بود که توانست با تلاش بی‌نظیر خود جامعه زردشتی در حال نابودی آن زمان را نجات دهد. او در سال ۱۸۵۴م./ ۱۲۷۱ق. به نمایندگی از سوی «انجمن اکابر صاحبان پارسی» برای تحقیق از چگونگی حال زردشتیان به ایران سفر نمود. مسیر حرکت وی در ورود به ایران چنین بود که ابتدا وارد بندر بوشهر گردید، سپس به شیراز رفت و به سیاحت داراب و فیروزآباد پرداخت و از راه تخت جمشید و سیوان به سوی یزد رفت. شهر یزد که بیشترین زردشتیان ایران را در خود جای داده بود، نیاز به اصلاحات اساسی در جنبه‌های مختلف دینی و غیردینی داشت. اولین کار مانکجی در یزد ساخت دو دخمه خوب بود که وجه آن را پارسیان پرداخت نموده بودند. کنیه‌ای که در بنای «آتش بهرام» یزد به تاریخ ۱۸۵۵م. وجود دارد، مبین و بیانگر این اقدام اوست. سپس به ترتیب اقدام به بازسازی دخمه کرمان و بنای دخمه قنات غسان نمود.^۱

وی وضعیت زردشتیان را اولین بار بدین صورت گزارش نمود:

«چون این بنده به ایران رسید به رنجش‌ها و آزارهای بسیار دریافت کرد که از ستم‌های گذشتگان و آفت‌های آسمانی و دست‌اندازی‌های مردمان ستمکار و بدکرداران، این گروه آن‌چنان خسته و پایمال گشته‌اند که پریشان‌تر از ایشان کسی در جهان نخواهد بود و ازین رو چنان بی‌دانش و بینش گشته بودند [که] سپید و سیاه را از هم دیگر جدا نمی‌توانستند کرد و نیک و بد را در نزد خودشان برابر و یکسان می‌پنداشتند».^۲

مانکجی لیمجی توانست با کوشش بسیار اصلاحاتی در راستای بهبود موقعیت زردشتیان در ایران ایجاد کند و بدین منظور از علمای یزد فتوا گرفت.

۱. بویس، مری، «مانکجی لیمجی هاتریا در ایران»، چیستا، ۱۳۶۴ (سال سوم)، شماره ۶، صص ۴۲۷، ۴۲۸.

۲. از خطابات مانکجی، به نقل از: نائیان، جلیل و جواد علیپور، «مانکجی لیمجی و جامعه زردشتیان ایران عصر قاجار»، تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، پاییز و زمستان ۱۳۸۹، شماره ۱، صص ۱۶۰-۱۲۹.

همچنین او موفق شد مدرسی برای تحصیل هم‌کیشان خود در یزد و کرمان تأسیس کند. اما گام نهایی و مؤثر او در ارتقای وضعیت زردشتیان ایران، الغای قانون جزیه بود. در نخستین فرصت و با کمک «سرهنری راولینسون» سفیر بریتانیا در تهران، مانکجی توانست با ناصرالدین شاه ملاقاتی نماید و بعد ازین ملاقات بنا به دستور شاه مبلغ صد تومان از کل مبلغ جزیه کسر گردید که سال به سال از مردم کرمان و یزد گرفته می‌شد و قرار گذاشته شد که مبلغ مذکور را مانکجی نماینده اکابر صاحبان در تهران، به وزارت خارجه بپردازد و سوای این مبلغ هیچ کس به هیچ وجه من‌الوجه به هیچ اسم و رسم دیناری علاوه‌تر مطالبه نکند.^۲ در گام بعد، توانستند همزمان با سفر ناصرالدین شاه به انگلیس، در لندن از شاه قول مساعدت برای رسیدگی به حال زردشتیان را بگیرند. پس از بازگشت شاه به ایران چند بار دیگر به او اشاره کردند تا نهایتاً شاه به سعیدخان وزیر امور خارجه فرمان معافیت زردشتیان از پرداخت جزیه را صادر نمود. متن فرمان به این صورت بود:

«نظر به سیاس‌داری عنایات وافر و عطایای متکثره حضرت واهب بی‌منت عزاسمه که پرتو وجود اقدس ما را آرایش تاج و تخت کیان فرموده و افاضه ذات همایون ما را موجب آسایش قاطبه و سکان ممالک ایران بر ذمت همت ملوکانه لازم است که رفاهیت حال و فراغت بال عموم رعایا از هر طایفه وملت و طبقه و عشیرت را که در زیر سایه مرحمت پیرایه ما باید به آسودگی بغنوند مهیا داریم و به زلال موهبتی مخصوص مزرع آمال هریک را سرسبز و شکفته فرمائیم از جمله طایفه زردشتیان یزد و کرمان که از قدیمی سکنه ایران و نتیجه دودمان پارسیانند رعایت احوال آنها زائداً علی ما کان منظور نظر عنایت گستر همایون است به صدور این منشور قضا دستور امر و مقر می داریم که قرار اخذ مالیات املاک و رسوم اصنافیه و سایر عوارض و وجوهات

۱ Sir Henry Rawlinson

۲ Karaka Framji. Dosabhai, HISTORY of THE PARSIS. Volume I. Including Their Manners, Customs, Religion and Present Position, London, Maccmillian and co, 1884, pp 75.

دیوانی به همان نهج که در شهر و بلوک یزد و کرمان با رعایای مسلم معامله می‌شود با زردشتیان سکنه آنجا نیز بلازاده و نقصان به همان‌طور معمول گردد و نظر به این قرار چون مبلغ ۸۴۵ تومان که به اسم دیگر از طائفه مزبوره گرفته می‌شده است مرتفع خواهد بود لهذا از ابتداء هذه السنه یونت ثیل خیریت دلیل و مابعدھا مبلغ مزبور را به تخفیف ابدی مرحمت و مقرر می‌فرمائیم که مقربوالخاقان و مستوفیان دیوان همایون و سررشته‌داران دفترخانه مبارک مبلغ مزبور را از حشو جمع یزد و کرمان کلیتاً موضوع و از دفتر اخراج نمایند و حکام حال و استقبال ولایات یزد و کرمان این مبلغ را به تخفیف ابدی برقرار دانسته از هذه السنه یونت ثیل و مابعدھا مطالبه آن را کلاً او جزاً موجب مؤاخذه و سیاست دانند و در مطالبه مالیات ملک و آب و مستغلات و رسوم اصنافیه و غیره به همان قرار که با سایر رعایای آن جا معامله و رفتار می‌شود با زردشتیان نیز معمول دارند و در عهده شناسند. تحریر فی شهر رمضان المبارک ۱۲۹۹^۱.

ملا اسکندر و خاندان گشتاسب

از مهم‌ترین خاندان‌های زردشتی ایران، خاندان ملا گشتاسب در کرمان است که برجسته‌ترین شخصیت آن، کیخسرو شاهرخ ملقب به ارباب کیخسرو (۱۳۱۹-۱۲۴۵) بود. ارباب کیخسرو که از مهم‌ترین شخصیت‌های تاریخ معاصر ایران محسوب می‌شود، زبده و چکیده خاندان زردشتی کهنی بود که ریشه در دیار کرمان داشت.^۲ او در معرفی خود و خاندانش چنین می‌نویسد:

«همین قدر می‌دانم که زایش من در روز امرداد تیر ماه ۱۲۴۴ یزدگردی برابر هفتم تیر ماه ۲۴۳۴ شاهنشاهی (۱۲۵۴ خورشیدی) و ۲۸ ژوئن ۱۸۷۴ میلادی بوده، نام پدرم شاهرخ پور اسکندر پور گشتاسب پور بهمن معروف به زربیت «Zarpi» و

۱. نانبيان و عليپور، ۱۳۸۹، ص ۱۴۹.

۲. برای آشنایی بیشتر با احوال و آثار ارباب کیخسرو، بنگرید به:

* زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی شادروان ارباب کیخسرو شاهرخ، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۸.

نام مادرم فیروزه، دخت خسرو صندل، هردو از اهل کرمان. مرحوم پدرم را ندیده‌ام زیرا هنگامی که در رَجیم بودم، او به بمبئی رفته و در مراجعتش از بمبئی بلافاصله مریض و مرحوم شده. شغل پدرم علاوه بر نجوم، تجارت بوده و به طور کلی خانواده ما علمی و همه متبحر در علم نجوم و غالباً در خدمات دولتی بوده‌اند.

چنانکه بهمن، خزانه‌دار کریم‌خان زند و گشتاسب خزانه‌دار لطفعلی خان زند و بعد مقرب آقا محمدخان قاجار بوده و به بهمن از آن جهت اسم زریبت داده‌اند که گویند پیوسته طلاهای خود را محض ناامنی در خاک پنهان می‌کرده است و گاهی بیرون هم آورده، جلوی آفتاب می‌گذارد که پوک و پوسیده نشود، چون پوک را خاندان زردشتیان کرمان پیت می‌گویند، از این جهت به این اسم نامزده شده. سلسله‌نامه‌ای در خاندان ما بوده که نژادمان را به بهرام‌گور، پادشاه ساسانی می‌رسانند.

از پدرم فقط دو فرزند به وجود آمده، یکی برادرم رستم که قریب دو سال از من بزرگتر بوده و دیگری من. بعد از فوت پدرم فقط سرمایه‌ای که باقی بوده یک باب خانه در کرمان به مبلغ ۳۷۵ ریال یا سی و هفت تومان و نیم فروخته شد و چند جلد مختصر کتاب و خیلی کم اثاثیه. مرحومه مادرم با ریشتن چرخه در حالی که جوان بود، شاید به سن ۱۹ سالگی زندگی خود و ما را برگزار می‌کرد.

در موقع محاصره کرمان، روزی لطفعلی خان زند او را (یعنی ملا گشتاسب) فرمان داد که از روی قواعد نجومی ببیند که آیا آقا محمدخان شهر کرمان را فتح می‌نماید یا خیر؟ ملا گشتاسب پس از ملاحظه اسطرلاب گفت که روز جمعه ۱۱ ربیع‌الثانی آقا محمدخان شهر را فتح خواهد نمود و خان زند رنجیده خاطر شد، امر کرد او را در حبس انداخته به تعداد روزهای پیش بینی شده آب و نان در اختیار ملا گشتاسب بگذارند تا اگر راست گفته باشد، لشکر قاجار او را نجات دهند و اگر دروغ گفته باشد بماند تا بمیرد.

این خبر به گوش سپاهیان قاجار رسید و باعث تقویت روحی و شادی آنان شد و به محض فتح شهر فوراً ملا گشتاسب از زندان نجات یافت و طرف محبت و توجه مخصوص خان قاجار واقع گردید و برخلاف تعصب مغرضین، شاه او را بسیار

گرامی می‌داشت و خلعت فاخر بخشید و مستمری و وظیفهٔ امیرانه برایش مقرر ساخت و حتی در مسافرت‌ها و پیکارها او را همراه خود می‌برد، به طوری که نوشته اند در آن گیر و دار که شهر کرمان به شهر کوران تبدیل گردید، جماعتی زردشتی به واسطهٔ ارتباط دینی با ملا گشتاسب که طرف توجه شاه بود، در امان ماندند و کمتر آسیب دیدند و خواست اهورامزدا بود که شمارهٔ اندک زردشتیان از سرزمین کرمان محو و نابود نگردد.

ملا فاطون که نوهٔ ملا گشتاسب می‌باشد در *اقبال ناصری*^۱ می‌نویسد:

ملا گشتاسب علاوه بر خلعت و انعام ملوکانه، با مواجهی مستمر در رکاب خان به تقلیس و سایر نقاط رفته و در ازای خدمات همواره مورد بذل و مرحمت او بوده به حدی که هرگاه یکی از اسرا برای استخلاص، خود را به او منسوب می‌نمود، با فرمان و رحمت شاهانه مورد بخشایش قرار می‌گرفته است.

ملا گشتاسب تا اوایل سلطنت فتح‌علی‌شاه می‌زیست و به خدمت خلق و بیچارگان می‌پرداخت و به واسطهٔ عزت و احترام در دربار، محمود مسلمانان و همگان بود. گویند در غیاب او، عیال و یک پسرش را دشمنان ربوده و به جبر، تکلیف به اسلام می‌نمایند. اسم عیالش «لعل» بود و کسی که پس از اسلام آوردن با او عقد بسته بود به ملا اظهار می‌نماید که اگر او هم اسلام بپذیرد، عیالش را طلاق داده و دو مرتبه به او پس می‌دهند. ملا گشتاسب هم فی البدیهه با این پاسخ او را می‌دهد: *رقیب از دست من لعلی ربوده و میل من کم شد، مبادا آدمی را میل بر چیزی که سگ دم شد.*

پسر ملا گشتاسب که اسلام آورده بود، نامش میرزا محمد بود و در دربار فتح‌علی‌شاه می‌زیست و مانند پدر در نجوم سرآمد. مرگ عباس میرزای ولیعهد را قبلاً تعیین و باز پیشگویی می‌نماید که در سال ۱۲۶۴ هجری دین جدیدی پیدا می‌شود و تا صد سال ترقی می‌نماید و پس از ۲۰ سال ترقی آن راکد می‌شود و پس از آن دورهٔ نزول و تحلیلش آغاز می‌گردد. پس از مرگ گشتاسب، حسودان

۱. کرمانی، افلاطون بن اسکندربن ملا گشتاسب بن بهرام، *اقبال ناصری* [چاپ سنگی]، تهران: [مطبع سید مرتضی]، [۱۲۶۶ ه.ق. ۱۸۹۹ م.].